

سه شنبه ۱۴۰۰/۱۱/۵

جلسه ۷۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة وفی کلّ ساعة ولیاً وحافظاً وقائداً وناصراً ودليلاً وعیناً حتی تسکنه أرضک طوعاً وتمتعه فیها طویلاً.

اللهم العن أول ظالم ظلم حقّ محمد وآل محمد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصاة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعاً.

السلام علیک یا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک علیک منی سلام الله أبداً ما بقیت وبقی الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزیارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أول ظالم باللعن منی وابدء به أولاً ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن یزید خامساً والعن عبید الله بن زیاد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبی سفیان وآل زیاد وآل مروان إلى يوم القيامة.

السلام علیک ایتها الصديقة الشهيدة فاطمة الزهرا و لعنة الله علی اعدائها وقاتليها و غاصبي حقها و من أحب غاصبي حقها.

[خلاصه درس: اخذ علم به حکم در موضوع حکم

امر رابع کفایه

۱- اخذ علم به حکم در موضوع شخص حکم.

۲- دو راه حل اقای صدر برای مشکل دور و خلف.

۳- ثمرات مترتبه بر امکان اخذ علم به حکم در موضوع شخص حکم.

۴- جواب راه حل آقای صدر و اشکال بر کلام ایشان.

۵- راه حل دیگری در کلام آقای صدر برای جریان ثمرات بدون التزام به امکان اخذ علم به حکم در موضوع شخص حکم.]

کلام در این بود که آیا علم به حکم را در موضوع شخص حکم می‌شود اخذ کرد یا نمی‌شود؟ مرحوم آخوند فرمود نمی‌شود للذور. این للذور یا للخلق را عرض کردیم اگر به لحاظ عالم جعل باشد جواب دارد ولی اگر به لحاظ عالم فعلیت و وصول باشد درست است و نکته اش هم یک کلمه است و آن یک کلمه این است که عقلاً نمی‌شود انسان علم به چیزی پیدا کند مگر این که آن چیز با غمض عین از این علم موجود باشد.

یک شبهه ای ممکن است در مقام بشود و آن شبهه این است که ما مواردی داریم در شریعت که حکم مختص به عالمین به حکم است مثل جهر و اخفات و مثل قصر و اتمام. قصر بر کسی واجب است که علم به قصر داشته باشد اما اگر علم به قصر نداشته باشد بر او قصر واجب نیست و یا جهر بر کسی واجب است که علم به جهر داشته باشد و اخفات بر کسی واجب است که علم به اخفات داشته باشد. یا اصلاً در ارتکاز انسان این است که چه اشکال دارد بفرماید این حکم مختص به عالمین به حکم است و در حق عالمین به حکم جعل شده است. این را ما چطور جواب بدهیم؟

آقای صدر برای این شبهه دو جواب ارائه می‌دهد. یک جواب این است که ایشان می‌فرمایند ما در قضایای حقیقیه یک جعل داریم و یک مجعول داریم. جعل، آن قضیه حقیقیه کلیه الهیه است و کاری بازید و عمرو ندارد. «لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً». وقتی در خارج، موضوع فعلی شد و شخصی مستطیع شد، یک مجعول پیدا می‌شود. مجعول یعنی وجوب من، یعنی من مشمول این حکم هستم، یعنی واجب بر من.

حالا این مجعول، امر وهمی است یا امر حقیقی است؟ ایشان فرموده مجعول امر وهمی است یعنی در خارج بعد از آنکه موضوع فعلی شد، یک وهم و خیال است که مثلاً حج بر من واجب شده است. چیزی در خارج به عنوان مجعول محقق نمی‌شود. ما یک جعل داریم که همان قضیه کلیه

الهی است و یک تحقق این موضوع در خارج داریم که این شخص در خارج مستطیع شده است. با غمض عین از این دو تا، یک چیزی به اسم مجعول نداریم. مجعول، امر وهمی و خیالی و موهوم است.

س: این بنا بر مبنای عدم انحلال است دیگر.

ج: فرقی نمی کند. انحلال هم که باشد چیزی به اسم مجعولی که در حق من فعلی بشود، وجود ندارد.

وقتی که اینطور شد ایشان می فرماید شارع مقدس می تواند علم به جعل را در موضوع مجعول اخذ کند. هر کس علم به این جعل کلی من پیدا کرد، این جعل در حق او ثابت است. حالا ما که گفتیم این مجعول امر مرهمی است، ولی اگر هم مجهول یک امر حقیقی باشد فرقی نمی کند. خلاصه آنچه که مهم است این است که از اخذ علم به جعل در موضوع مجعول دور لازم نمی آید چون جعل، متوقف نیست بر علم به جعل. مجعول متوقف بر علم به جعل است ولی جعل، متوقف بر علم به مجعول نیست. جعل، یک قضیه کلیه الهیه است که موضوعش موجود شده.

راه دومی که ارائه داده این است که می فرماید علم به ابراز را در موضوع مجعول اخذ کنیم. شارع بفرماید هر کس که علم داشت که من ابراز کردم این جعل را، این جعل در حق او هست. این کأن مثل این است که بفرماید «من سمع کلامی فعلیه وجوب الحج».

این دو راهی است که ایشان ارائه داده بعد می فرماید آن راه اول را من به آقای خویی گفتم. آقای خویی در جواب فرمود این که شما می گویی «من علم بهذا الجعل فعلیه وجوب الحج» آیا جعل در حق من؟ یا جعل در حق دیگران؟ اگر بگویید جعل در حق من، باز هم آن اشکالات یعنی دور و خلف و ... می آید. اگر بگویید «کسی که علم داشته باشد به جعل در حق دیگران» آن که محل بحث نیست چون علم به حکم در موضوع شخص همین حکم محل بحث است. علم به حکم زید در موضوع حکم من اشکال ندارد.

بعد می گوید من جواب دادم که جعل اصلاً من و تو ندارد. یک قضیه حقیقیه است. من علم بهذا الجعل، جعل در حق او هست.

و لکن به عقل قاصرما این جوابی که آقای صدر داده ناتمام است چون اولاً تارة شما ملتزم می شوید که جعل انحلالی است، کما اینکه من چیزی از کلام آقای صدر ندیدم، البته به ضرس قاطع نمی گویم که مسلکش این است ولی چیزی ندیدم که ایشان منکر انحلال باشد و کلماتش با انحلال می سازد، اگر شما قائل به انحلال باشید؛ خلاصه این جعل درست است که به نحو قضیه حقیقیه است، ولی آیا موضوع دارد یا موضوع ندارد؟ بی موضوع که نمی شود. موضوع کیست؟ اگر زید، علم به این جعل پیدا کرد، عمرو علم به این جعل پیدا نکرد، خب در حق زید جعل هست و در حق عمرو جعل نیست. این جا چطور جعل کرده که در حق زید جعل هست و در حق عمرو جعل نیست؟ خلاصه اینکه این جعل وهمی در حق عمرو که علم پیدا نکرده، نیست و در حق زید هست، یا این مجهول حقیقی، خب این منشأش این است که جعل شامل نمی شده و الا اگر جعل شامل می شده چرا در حق این نباشد؟ خب قطعاً علم به جعل را در موضوع جعل اخذ کرده چون تا شما علم به جعل را در موضوع جعل اخذ نکنید نمی تواند این جعل مختص به عالمین به جعل باشد و جاهلین را شامل نشود. درست است که این جعل به نحو قضیه حقیقی است، ولی این قضیه حقیقیه آیا موضوع دارد یا موضوع ندارد؟ اگر این جعل موضوع دارد، موضوعش کیست؟ موضوع اگر مطلق است که باید همه جعل داشته باشند. این همان حرف آخوند است. شما باید یک جعل قائل شوید و یک مجعول غیر از جعل قائل بشوید و این مجعول هم ربطی به جعل نداشته باشد مثل همان فرمایش مرحوم آخوند که علم به مرتبه ای از حکم در مرتبه دیگر اخذ بشود و الا اگر شما مثل آخوند مراتب را از هم جدا نکنید و مثل مرحوم آقای خوئی باشید که بفرمایید فعلیت حکم، تابع جعل است و در اختیار مولا نیست، اگر در موضوع جعل، علم به جعل اخذ نشده، موضوعش چیست؟ مستطیع است؟ من که مستطیع شده ام و من را باید شامل بشود. یا باید حرف آخوند را بنزید و مراتب قائل بشوید و در مراتب هم مثل مرحوم آقای خوئی مرتبه فعلیت و انشاء ملازمه

نداشته باشند و قابل تفکیک باشند. اگر این را می فرمایید آقای صدر! اینکه دیگر زور زدن ندارد
آخوند هم فرموده و قبل از آخوند هم فرموده‌اند. ولی اگر شما این مجعول وهمی را غیر از آن
شمول جعل نگیرید و فعلیت را مثل مرحوم آقای خوئی معنا کنید خوب این ممکن نیست. وقتی
شد علم به جعل در موضوع جعل اخذ شده، خب ما دیروز چه عرض کردیم؟ گفتیم تمام مشکل
اخذ علم به حکم در موضوع حکم این است که آیا عقلاً ممکن است انسان علم پیدا کند به حکمی
و آن حکم با غمض عین از علم نباشد؟ همیشه انسان علم بخواهد به هر چیزی پیدا کند، قطعاً بایستی
آن شیء باغمض عین از علم محقق باشد. البته لازم نیست در خارج باشد. در نظر قاطع موجود باشد
کافی است. عجیب است خود آقای صدر این اشکال را قبول کرده که در نظر قاطع باید آن شیء
با غمض عین از قطع موجود باشد ولو فی علم الله نباشد، این مهم نیست، ولی در نظر قاطع باید
موجود باشد. اگر من بگویم قطع پیدا کردم به طلوع شمس، در صورتی می توانم قطع پیدا کنم
به طلوع شمس که در نظر من طلوع شمس با غمض عین از قطع من قابل تحقق باشد. خوب این
فرمایش شما لبش بر گشت به اخذ علم به جعل در موضوع جعل. دیگر این پایین و بالا کردن ندارد
و آقای خوئی هم خوب فهمیده و نکته خوبی فرموده.

حالا اگر شما بگویید نه بنا بر مسلک غیر انحلال، و ما اصلاً انحلال را قبول نداریم. به نحو قضیه
طبیعیه. خوب به نحوه قضیه طبیعیه آیا آن قضیه طبیعیه موضوع دارد یا موضوع ندارد؟ آن هم موضوع
میخواهد. آن کسی هم که می فرماید خطابات قانونیه، آن هم موضوع می خواهد و موضوعش
چیست؟ یا موضوعش علم به جعل است و یا موضوعش علم به جعل نیست. اگر موضوعش علم به
جعل نباشد از محل بحث ما خارج است چون محل بحث ما این است که می خواهیم کاری بکنیم
که این جعل مختص به عالمین باشد. اگر در موضوعش علم اخذ شده چطور ممکن است که من
من علم پیدا کنم به جعلی در حالی که یقین دارم آن جعل با غمض عین از علم من وجود ندارد؟
آقای صدر دو تا ثمره بر مبنای خودش بار کرده که اگر ما قبول کردیم علم به جعل در موضوع
مجعول ممکن است، دو تا ثمره دارد.

یک ثمره این است که آن مواردی که به حسب ظاهر تصویب است مثل جهر و اخفات یا مثل قصر و اتمام، آن موارد را می توانیم حل کنیم. کسی که عالم به جهر نیست بر او لازم نیست که نمازش را جهر بخواند. اصلاً به نظر من اینکه یک آخوندی برود روی منبر و مسئله بگوید که آقا نماز ظهر اخفاتا خوانده می شود و نماز صبح جهرا خوانده می شود، این گفتن ندارد. تعلیمش واجب نیست. آنجایی تعلیم واجب است که طرف به خلاف واقع بیافتد. خلاصه این مردم هر طوری که نماز بخوانند درست است. اگر عالم به جهر باشد که جهر می خواند و اگر جاهل به جهر باشد که جهر در حقش جعل نشده و گفتن ندارد.

س: تقصیر داشته باشد چه؟

ج: تقصیر هم داشته باشد روایات این است که فقد صحت صلاته. این حرفی که مشهور گفته اند که هم معاقب است و هم نمازش تمام است و مرحوم آخوند آن را توجیه کرده این حرف غلط است. کج سلیقه تر از این آخوند که این مسئله را روی منبر می گوید آن آخوندی است که وارد شده در مسجد می بیند آن آقا در مسجد یا در خانه نماز ظهر را بلند می خواند، بعد به او می گوید که نماز ظهر را باید آهسته خواند. بیچاره را اعصابش را به هم می ریزد و گیج می کند. بعضی ها واقعا همین طور هستند که نماز اخفاتی را نمی توانند درست بخوانند. درجه حروف را بهتر ادا می کنند تا در اخفات. او که خداوند سبحان به او لطف کرده و یا جاهل است یا حواسش پرت است. این و اعوذ بک من علم لا ینفع، مصداقش همین است. این چه گفتنی دارد؟ این هم مثل همان است که عرض کردم که می آید می گوید قنوت در نماز واجب نیست. حالا باز قنوت در نماز واجب نیست خوب است. مثلاً بگوید اگر میبینی نماز دارد قضا می شود و وقت تنگ است قنوت نخوان. ولی جهر و اخفات و قصر و اتمام گفتن ندارد. در زمانی که مرحوم آقای تبریزی رحمت الله علیه زنده بود ایشان عقیده اش این بود که حدیث لا تعاد، جاهل مقصر غافل را می گیرد لذا اگر کسی خیال می کند که قرائتش درست است، خیال می کند که ذکر رکوعش یا ذکر تشهدش درست است، یعنی چه جلسه تصحیح قرائت برود؟ ۲۵ سال پیش این هایی که می خواستند بروند

به حج برایشان مسئله می گفتیم، می گفتیم که مگر تو شك داری که نمازت باطل باشد. میگفت نه حاج آقا چه شکی؟! می گفتم خیلی خوب هر کس که آمد به تو گفت قرائت نماز را بخوان تا ببینم درست می خوانی یا نه؟ به او بگو من چهل سال است دارم نماز میخونم.

منتها ما چون قبول نداریم که حدیث لا تعاد، جاهل مقصر غافل را بگیرد لذا اگر کسی بیاید هر طور قرائت نمازش رو بخواند و لو اشتباه باشد من میگویم مجزی است و دیگر برای کسی هم نخوان. سفری که تقریباً ۱۴ یا ۱۵ سال پیش نجف مشرف شدم و رفتم خدمت آقای سیستانی یکی از مطالبی که به ایشان عرض کردم همین بود. ایشان اولش ۳، ۴ تا اشکال کرد که این کذب می شود و فلان می شود. آنها را جواب دادیم و قانع شد.

غرض اینکه ایشان می فرماید ما جهر و اخفات را درست کردیم .

ثمره دوم این است که ما نمی دانیم این حکم برای جاهل هم ملاک و مصلحت دارد یا ندارد؟ طبق مبنای مرحوم آقای خوئی که چون تقیید محال است اطلاق ذاتی می شود، اطلاق ذاتی و اطلاق ضروری، کاشف از ملاک نیست چون شارع می فرماید من چه کار بکنم؟ راهی نداشتم. ولی آقای صدر می فرماید بنا بر مسلک ما این شبهه را هم حل کردیم. اطلاق ما اطلاق لحاظی است. تقییدش ممکن شد. شارع می توانست علم به جعل را در موضوع فعلیت مجعول اخذ کند، حالا اخذ نکرده. چطور شما می گوید این برای پیرمرد و پیرزن و جوان و همه، ملاک دارد؟ چون اطلاق شاملش میشود و تقیید نکرده، نسبت به جاهل و عالم هم تقیید نکرده. لذا این دو سه ثمره مهم را در مانحن فیه مترتب کرده.

اما آن ثمره اول؛ ما هم که می گوییم نمی شود علم به حکم را در موضوع حکم اخذ کرد، محظوری در آن مواردی که شبهه تصویب است پیش نمی آید. شارع برای مکلفین مطلقاً جهر را شرط کرده. قرائت نماز مغرب و عشا و صبح باید جهری باشد. غایة الامر اگر کسی جاهل بود، چه قاصر و چه مقصر، و نمازش را اخفاتی خواند، این را شارع مسقط قرار داده. صحت صلاته. تمت صلاته. معاقب نیست. تعلیمش هم واجب نیست. اخذ علم به حکم در موضوع حکم هم نشده.

س: چطور صحیح است؟

ج: این نماز هم ملاک دارد. یا اصلاً ملاک نمی‌خواهد. شارع نمی‌خواهد. چون ما گفتیم آنجایی که ملاک هست، لازم نیست شارع حکم جعل کند.

اما ثمره دوم؛ بله اگر کسی قائل شد که علم به حکم را در موضوع حکم نمی‌شود اخذ کرد در موارد جهل، حسن احتیاط را از کجا بفهمیم چون آن حکم کاشف از ملاک نیست و اطلاق ضروری و اطلاق ذاتی، کاشف از ملاک نیست؟ ولیکن ما حسن احتیاط را و ملاک را از ادله احتیاط به دست می‌آوریم. این روایاتی که می‌فرماید «اخوک دینک فاحتط لدینک» «حَلَالٌ بَيْنَ وَ حَرَامٌ بَيْنَ وَ شُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِ مِنَ الْاِثْمِ فَهُوَ لِمَا اسْتَبَانَ لَهُ اَتَرَكَ» و ارتکاز قطعیه متشرعه دلالت می‌کنند که در ما نحن فیه ملاک دارد.

البته یک شبهه ای در مقام هست. آن شبهه که مرحوم آخوند در کفایه در تنبیه سوم در برائت فرموده، لا شبهة فی حسن الاحتیاط عقلاً و شرعاً، خب عقلاً چون درک واقع می‌کند. شرعاً چرا احتیاط مستحب است؟ به خاطر این روایتی که الان خواندم «حَلَالٌ بَيْنَ وَ حَرَامٌ بَيْنَ وَ شُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِ مِنَ الْاِثْمِ فَهُوَ لِمَا اسْتَبَانَ لَهُ اَتَرَكَ» آنکه مشکوک الاثم را ترک کرد لما استبان له اترک، این حسن احتیاط است. حسن احتیاط مثل مانور نظامی است. مانور نظامی آمادگی می‌آورد و لذا خودش مطلوب است. قوا را آماده می‌کند و نواقص را روشن می‌کند.

س: مرحوم آقای خویی که این را قبول ندارند استحباب را طریقی می‌دانند.

ج: نه ایشان حسن شرعی احتیاط را قبول دارد و طریقی نمی‌داند.

لذا ممکن است کسی بگوید شما از ادله حسن احتیاط نمی‌توانید دریاورید که واقع در صورت جهل هم ملاک دارد چون شاید این احتیاطش به خاطر استحباب نفسی باشد که فهو لما استبان له اترک.

این را ما دوتا جواب میدهم آقای صدر! یک جواب این است که حسن احتیاط احتیاج ندارد که ما کشف بکنیم که در صورت جهل هم ملاک دارد. همین قدر احتمال بدهیم در صورت جهل هم

ملاک باشد همین مقدار کافی است. شما چرا میفرمایید احتیاط حسن است عقلاً؟ می گوید چون ممکن است فی علم الله خمر باشد. می گویم خیلی خوب پس احتمال خمریت یعنی احتمال می دهید که اینجا هم ملاک باشد. آنجا هم که ما راهی به کشف ملاکات نداشته باشیم احتمال که می دهیم آن جا ملاک باشد.

اگر بگویید نه آن میشود احتمال بتوان ۲. احتمال می دهیم حکم باشد و احتمال می دهیم ملاک باشد.

اینها دیگر دماسنج و نقاله نیست که از این حرف ها بزنیم. خلاصه احتمال می دهید ملاک باشد یا نه؟ هر جایی که احتمال بدهیم ملاک باشد انقیاد حسن است. آن حرفها خیلی دردی را دوا نمی کند. بنابراین این شبهه هم اساسی ندارد.

بلکه اصلاً ما می خواهیم یک چیز بالاتر بگوییم. می خواهیم بگوییم بعد از آنکه حسن احتیاط برای من شرعاً ثابت شد، استحباب نفسی احتیاط ثابت شد، این خیلی بهتر از حسن عقلی احتیاط است. چرا؟ چون من اگر احتیاط بکنم یقیناً ثواب دارد و یقیناً اجر دارد، چه واقعی باشد و چه واقعی نباشد. آنجا اگر واقعی باشد ملاکی گیرم می آید و ثوابی گیرم می آید ولی اینجا که صد در صد است لذا بعد از ثبوت حسن شرعی احتیاط دیگر وجهی ندارد که ما خودمان را معطل حسن عقلی احتیاط بکنیم و بعد یک راه ناتمامی را که شما آقای صدر! ارائه دادید آن را مستمسک قرار بدهیم که کشف امضاء بکنیم.

این نسبت به فرمایشات آقای صدر و عرائضی که به عقل قاصر ما رسید که این فرمایشات هیچکدامش تمام نیست. مرحوم آقا ضیاء عراقی رحمت الله علیه یک راه حل دوم ارائه داده راه حل دوم را تأمل بفرمایید

و للكلام تتمه و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين لعنة الله علی اعدائهم اجمعين